

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادله قائلین به بساطت مفهوم مشتق

دلیل اول قائلین به بساطت، دلیلی است که از سید شریف نقل شد و اشکالاتش را بیان کردیم.

استدلال دوم

دلیل دوم قائلین به بساطت، دلیلی است که مرحوم آخوند در کتاب کفایه عنوان فرمودند. مرحوم آخوند فرمودند که اگر مشتق دارای یک معنای مرکب باشد، «الانسان کاتب» اگر گفتیم کاتب مرکب است؛ مرکب است از ذات، ذات ثبت له الکتابه.

فرمودند ترکیب مستلزم تکرار است، مستلزم تکرار آن موضوع در قضیه است، الإنسان کاتب اگر جای کاتب بگذارید شیء له الکتابه، این شیء همان انسان است و لازمه اش این است که در این قضیه موضوع دو بار تکرار شده باشد، در حالی که هم متفاهم عرفی و هم وجدان بر خلاف این مطلب است. وقتی در عرف می گویند الإنسان کاتب هیچ تکراری به ذهن خطور نمی کند.

این دلیل مرحوم آخوند را به یک بیان دیگر در کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) به عنوان یکی از ادله قائلین به بساطت آمده به این بیان که اگر گفتیم کاتب و گفتیم شیء له الکتابه، دو مرتبه این کلام را بگوییم، یکبار بگوییم الإنسان کاتب و یکبار هم بگوییم الإنسان شیء له الکتابه؛ آیا اینجا کسی می گوید که تکرار لازم می آید.

اگر کاتب اول، همان شیء له الکتابه باشد، کاتب اول اگر جای شیء له الکتابه نشسته باشد، لازمه اش این است که این دو تا؛ الإنسان کاتب و الإنسان شیء له الکتابه. این تکرار آن باشد.

و همچنین اگر گفتیم الإنسان کاتب و بعد گفتیم لیس شیء له الکتابه که این هم باید مستلزم تناقض باشد در حالی که وجداناً و عرفاً نه تکراری را انسان حس می کند و نه تناقضی را در اینجا مشاهده می کند.

اگر ما گفتیم کاتب، مرکب است. مرکب از شیء له الکتابه، اگر این چنین باشد باید وقتی متکلم می گوید الإنسان کاتب بعد گفت الإنسان شیء له الکتابه، تکرار آن باشد، در حالی که عرف نمی گوید تکرار است. اگر آن کاتب اول جای شیء له الکتابه نشسته باشد یعنی مثل این است که ما دو مرتبه گفتیم الإنسان شیء له الکتابه.

این خلاصه ی دلیلی است که مرحوم آخوند برای بساطت اقامه فرمودند.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب محاضرات در جلد اول در صفحه ی 275، ایشان فرمودند که این استدلال زمانی تام است که ما بگوییم مراد از شیء، مفهوم شیء است، مصداق شیء است، اما اگر گفتیم مراد از شیء مفهوم شیء است این دیگر در اینجا این استدلال ناتمام است، توضیح فرمایش ایشان این است؛ اگر ما گفتیم کاتب جای شیء له الکتابه نشسته، شیء را اگر

به معنای شیء مصداقی معنا کردیم، شیء مصداقی همان موضوع در قضیه است و همان موضوع تکرار شده، فرمایش مرحوم آخوند درست است؛ اما اگر گفتیم مراد از شیء، مفهوم شیء است.

مفهوم شیء یعنی یک ماهیت مبهم معرای از هر خصوصیتی. اگر این را گفتیم این با موضوع قضیه یکی نمی‌شود. موضوع قضیه یک معنای معین مشخص با جمیع خصوصیات است. آنچه در محمول قضیه آمده در این کاتب، یعنی شیء له الکتابه، مفهوم مبهم معرای از هر خصوصیتی است.

بنابراین مرحوم آقای خوئی در جواب مرحوم آخوند می‌فرمایند این استدلال شما که بنابر ترکیب تکرار لازم می‌آید، این در صورتی است که مراد از این شیء، شیء مصداقی باشد، اما اگر مراد از شیء، مفهومی شد اینجا تکرار لازم نیست.

و کسانی که قائلند به این که مشتق مرکب است از شیء له الکتابه، آنها این شیء را به شیء مفهومی تفسیر می‌کنند. آیا این جواب مرحوم آقای خوئی درست است؟ جواب تامی است از فرمایش مرحوم آخوند یا خیر؟

ظاهر این است که این جواب ناتمام است. وجه ضعف این جواب این است که بالاخره ما اگر شیء را شیء مفهومی هم گرفتیم، قابل انطباق بر موضوع در قضیه هست و اشاره ولو به نحو اجمال به آن موضوع در قضیه دارد. مثل این که می‌گوییم حسن مردی است، این مردی، تکرار همان حسن است، منتهی تکرار به نحو اجمال است.

آنچه مرحوم آخوند در استدلالشان می‌خواهند بیان کنند، می‌فرماید وقتی می‌گوییم الإنسان کاتب، عرف در محمول قضیه، تکرار موضوع را ولو به نحو اجمال حس نمی‌کند. آنچه به ذهن عرف می‌آید این است که در محمول قضیه موضوع به هیچ نحوی حتی به نحو اجمال تکرار نشده؛ شما بگویید الإنسان کاتب، آخوند لب حرفش این است که در کاتب اشاره‌ای به موضوع قضیه ولو به نحو اجمال نشده است.

فرق بین شیء مفهومی و مصداقی این است که شیء مصداقی، مصداقش معین است و شیء مفهومی یک مفهوم کلی است؛ بنابراین این جواب مرحوم آقای خوئی از مرحوم آخوند یک جواب تامی نیست.

جواب اول

امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب مناهج الوصول جلد اول صفحه‌ی 224، سه جواب از این استدلال مرحوم آخوند دادند، جواب اول فرمودند این استدلال اثبات می‌کند که کاتب مرکب از شیء به علاوه‌ی له الکتابه نیست، اما مدعای شما آخوند را هم اثبات نمی‌کند، شما آخوند در مقام بیان اثبات بساطت مفهوم مشتق هستید، حالا لقائل آن یقول که بگوید این استدلال دلیل بر این می‌شود که کاتب مرکب از شیء له الکتابه نیست، سلمنا، اما نفی ترکیب دیگر را نمی‌کند. ما گفتیم قائلین به ترکیب چند دسته‌اند: یک دسته می‌گویند مرکب از ذات به علاوه‌ی مبدأ. دسته‌ی دیگر مرکب از مبدا به علاوه‌ی نسبت است؛ بنابراین در جواب اول فرمودند که این اثبات بساطت ندارد.

جواب دوم

جواب دوم فرمودند ما اول بحث تنبیه اول آنجا این را تمام کردیم که قائل به ترکیب در بینشان کسی قائل به ترکیب تفصیلی نیست. ترکیب تفصیلی مثال زدیم مثل «غلام زید» که این ترکیب تفصیلی است معنا کردیم که آن که دو لفظ و دو معنا دارد این می‌شود ترکیب تفصیلی.

در بین قائلین به ترکیب کسی نگفته که کاتب به منزله‌ی دو لفظ و دو معناست بلکه آنهایی که قائل به ترکیب هستند، ترکیب

انحلالی را می‌گویند، می‌گویند وقتی ما کاتب را استعمال می‌کنیم، از کاتب یک معنا به ذهن خطور می‌کند، این یک معنا عقل وقتی توجه ثانوی به او پیدا می‌کند، عقل تحلیل می‌کند به دو معنا، پس ما اینجا دو تا لفظ و دو تا معنا نداریم که بشود ترکیب تفصیلی و تکرار یا تناقض در صورتی است که ترکیب، ترکیب تفصیلی باشد. این هم جواب دومی که امام (رضوان الله تعالی علیه) داده است.

جواب سوم

در جواب سوم فرموده‌اند که تکرار و تناقض حالا اینجا اسمی از تکرار نیاوردند، فرمودند که تناقض فرع بر تعدد خبر است. اگر بگوییم زید مات بعد بگویم زید حی، دو تا خبر با هم معارض است، دو تا جمله‌ی تام در بینشان تناقض است؛ اما در اینجا اگر بگوییم زید کاتب، کاتب یک جمله‌ی تام نیست، یک جمله‌ی مرکب تام خبری نیست تا بخواهد مستلزم تکرار یا تناقض بشود.

این سه جوابی که امام از این استدلال دادند البته توجه فرمودید که این جواب سوم ربطی به استدلال آخوند ندارد. مرحوم آخوند استدلالشان متمرکز است روی تکرار. امام استدلال را علاوه بر تکرار در آن مسئله‌ی تناقض را هم آوردند و یک مرتبه با این سه اشکال مهم این استدلال را تخریب کردند.

بنابراین با این بیان روشن می‌شود دلیل دوم قائلین به بساطت که مرحوم آخوند اقامه کرده است، این هم دلیل ناتمامی است.

استدلال سوم

دلیل سوم را مرحوم محقق نائینی در کتاب فوائد الأصول آورده است. می‌فرماید اگر ما بخواهیم بگوییم مشتق یک مفهوم مرکبی دارد، با حکمت وضع منافات دارد، چرا؟ اگر بگوییم واضع کاتب را وضع کرده برای شیء له الکتابه، آوردن ذات در مفهوم مشتق چه فایده‌ای در آن مترتب است.

آوردن ذات در مفهوم مشتق تنها فایده‌ای که ممکن است به ذهن بیاید که در آن مترتب است مسئله‌ی حمل است، شما می‌گویید زید نطق غلط است و زید ناطق صحیح است. نطق قابل حمل نیست اما ناطق قابل حمل است. اگر کسی بخواهد بگوید برای افاده‌ی حمل، واضع ذات را در مفهوم مشتق آورده است. مرحوم نائینی می‌فرماید این نیاز به این جهت نبود همین که مستعمل اعتبار کند نطق را به نحو لا بشرط، قابلیت حمل دارد اگر نطق را به نحو بشرط لا اعتبار کند مانع از حمل است اما همین که اعتبار کند لا بشرط، این قابلیت حمل را پیدا می‌کند. بنابراین به این نتیجه می‌رسند در این دلیل سوم که اگر این مشتق مرکب از ذات است، آوردن ذات در مفهوم مشتق یک چیز لغوی فایده‌ای است واضع نمی‌تواند یک کار لغوی فایده‌ای را داشته باشد.

اینجا در جواب اول از این دلیل همان جواب اول امام را می‌گوییم، می‌گوییم این دلیل نهایتش این است که اثبات می‌کند، عدم ترکیب مشتق از ذات به علاوه‌ی مبدأ؛ اما نفی سایر اقوال به ترکیب نمی‌کند. اثبات بساطت این دلیل نمی‌کند. این اولاً.

و ثانیاً: باز همان بیان امام (رضوان الله تعالی علیه) که مسئله‌ی مخالف با حکمت وضع در صورتی مطرح می‌شود که این ترکیب یک ترکیب تفصیلی باشد، اگر ترکیب تفصیلی باشد واضع هر دو تا معنا را در نظر گرفته باشد این مخالفت با حکمت وضع ممکن است مطرح بشود. این ثانیاً.

ثالثاً بعداً خواهیم گفت که مسئله‌ی حمل و عدم حمل این چنین نیست که زمامش در گرو اعتبار معتبر باشد، معتبر بگوید من اگر اعتبار کردم لا بشرط، قابل حمل است و اگر اعتبار کردم بشرط لا، قابل حمل نیست. نه این گرو زمامش در اختیار معتبر نیست.

یا فی الواقع قابلیت حمل دارد یا نه، با اعتبار که نمی‌شود واقع را عوض کرد. یا نطق واقعاً قابلیت حمل دارد یا ندارد و بعداً ما این مطلب را در تنبیه دوم ان شاء الله توضیح خواهیم داد.

بنابراین این استدلال مرحوم نائینی هم به عنوان دلیل سوم برای قائلین به بساطت هم ناتمام است.

استدلال چهارم

استدلال چهارم و دلیل چهارم قائلین به بساطت، باز دلیلی است که مرحوم نائینی آورده است، ایشان فرموده است که اگر کاتب در الإنسان کاتب مرکب باشد از شیء له الکتابه، لازمه‌اش این است که جمله‌ی ما دارای دو نسبت شود. چرا؟ یک نسبت بین انسان و کل محمول قضیه، این یک نسبت.

نسبت دوم در خود محمول قضیه، می‌گوییم کاتب یعنی شیء له الکتابه، له الکتابه نسبت داده می‌شود به شیء. پس لازمه‌اش این است که جمله‌ی ما دارای دو نسبت باشد و حال آنکه هر جمله‌ای بیش از یک نسبت نمی‌تواند داشته باشد، چرا؟ اگر بیش از دو نسبت داشت از یک جمله بودن خارج است.

پاسخ به کلام محقق نائینی

اینجا دو جواب از مرحوم نائینی می‌شود داد، اولاً یک جواب نقضی می‌شود داد، ما داریم جملاتی که در آن دو تا نسبت است. می‌گوییم هذا کتاب عمر، این کتاب عمر است. اینجا عمر اضافه شده است به کتاب و یک نسبتی بین این مضاف و مضاف الیه است و یک نسبت هم بین محمول و موضوع قضیه است. هذا اولاً این یک جواب نقضی است. ثانیاً این که می‌گویند جمله دارای دو نسبت نمی‌تواند باشد، دو نسبت تام، بله یک جمله دارای دو نسبت تام نمی‌تواند باشد. اگر دو نسبت تام پیدا کرد این یک جمله می‌شود دو جمله؛ اما هیچ مانعی ندارد که یک جمله دارای دو نسبت باشد یکی نسبت تام و دومی نسبت ناقص. اینجا هم همین‌طور است اگر گفتیم کاتب مرکب است از شیء له الکتابه است دو نسبت دارد، یکی تام و یکی هم ناقص.

دلیل پنجم

دلیل پنجم را مرحوم آقای بروجردی (قدس سره الشریف) که در کتاب تقریراتشان ذکر شده، ایشان فرمودند که وقتی کاتب استعمال می‌شود آنچه از این کاتب به ذهن خطور پیدا می‌کند و تبادر پیدا می‌کند یک معنای بسیطی است. تبادر را علامت برای بساطت قرار دادند. گفتند یک معنای بسیط بیشتر به ذهن تبادر پیدا نمی‌کند.

آن معنای بسیط چیست؟ عرض کردیم قائلین به بساطت می‌گویند ناطق یعنی نطق و ذات در آن وجود ندارد لازمه‌اش این است که آنچه از ناطق به ذهن تبادر پیدا می‌کند خود مبدأ است.

جواب به کلام محقق بروجردی

در جواب مرحوم آقای بروجردی ادعا می‌کنیم انصافاً آنچه به ذهن تبادر پیدا می‌کند مبدأ نیست. شما وقتی می‌گویید کاتب نوشتن به ذهن تبادر پیدا می‌کند یا نویسنده. نویسنده که دلالت بر ذات هم دارد روشن است که معنای مبدأ تبادر پیدا نمی‌کند و به همین جهت است که مرحوم محقق اصفهانی که از قائلین به ترکیب است، ایشان هم همین مطلب را فرموده، فرموده وقتی مشتق استعمال می‌شود آنچه به ذهن تبادر پیدا می‌کند یک معنای مرکبی است. کاتب یعنی کسی که نویسنده است؛ بنابراین این دلیل پنجم هم ناتمام است.